



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۴/۱۵



م. اسحاق نگارگر

## در بارهٔ ابتدال سیاست



در بارهٔ ابتدال سیاست را من در ۱۴ اپریل ۲۰۱۵ نوشته بودم و امروز سیاست بیشتر مبتدل گردیده است. این شما و این هم ابتدال سیاست! ۱۴ اپریل ۲۰۱۹ نگارگر برمنگهم

\*\*\* \*\*

در بارهٔ ابتدال سیاست

"اریستو فان" کمیدی یونان باستان که از سال ۴۴۶ قبل از میلاد تا سال ۳۸۶ قبل از میلاد می زیست در بارهٔ سیاست و سیاستمداران یونانی گفته است:

"اینجا در زیر هر سنگ می بینی که چند سیاستمدار پنهان است." اریستو فان این سخن را آن وقت گفته بود که در یونان باستان دموکراسی نوپای بود و این نظام هنوز تجربهٔ کافی نیندوخته بود. من که نه از سیاست خوشم می آید و نه کدام جاه طلبی سیاسی به دامنم آویخته است میدانم که در افغانستان امروز با وجود قرن ها تجربهٔ دموکراسی سیاست امری بسیار مبتدل گردیده است و معلومات این ابتدال سیاسی تا حدی سابقهٔ تاریخی نیز دارد. در دیگر کشورها سیاست را علمی میدانند که برای کسب این علم در محضر استاد زانو باید زد و علم و فن سیاست هر دو را باید آموخت اما در کشور ما سیاست تابع نرخ روز است.

ما اگر برای تربیهٔ سیاسیون کدام فاکولته هم داشته باشیم تنها شعبهٔ روابط خارجی فاکولته حقوق بود که برای وزارت خارجه دیپلومات تربیه می کرد. نخستین مرحلهٔ ابتدال سیاست در افغانستان با حزب دموکراتیک خلق آغاز شد. معیار گزینش اعضای آن حزب شعارهای زنده باد خلق، زنده باد نیروهای صلح و سوسیالیزم، زنده باد دژ نیرومند صلح یعنی کشور شورا ها و مُرده باد فیودالیزم و ارتجاع منطقه، مُرده باد امپریالیزم امریکا و مرده باد رژیم صیہونیستی اسرائیل و البته در یک جناح چپ مرگ بر شوونیزم عظمت طلبانهٔ چین و در جناح چپ دیگر مرگ بر رویزیونیزم شوروی را می توان برآن افزود. هر سیاستمدار به حکم سابقهٔ ذهنی شعارهای خود را بر می گزید و به جریانی فکری خاص خود می پیوست. اما کودتای هفتم ثور حزب دموکراتیک خلق را واداشت که صفوف خود را توسعه بدهد.

من کسانی را که بعد از کودتا به حزب پیوستند حزبیان ثوری می خوانم که دُرُست مانند گنجشکان داغسر که در ماه ثور وقتی توت نیم پخته می شود وارد معرکه می گردند این حزبیان ثوری نیز به همان پیمانانه بر شاخه های خلق و

پرچم درخت حزب معرکه آرایی کردند. این حزبیان ثوری برای اینکه کسی حزبی بودن و یا وفاداری شان را مورد سؤال قرار ندهد افراطی تر از حزبیان قدیم عمل می کردند و همین جا بود که سیاست از اصولیت و پرنسیپ گرایی به سوی ابن الوقتی و مصلحت گرایی سقوط کرد.

یکی از ماما های من که دیگر در میان ما نیست و رخ در نقاب خاک کشیده است منصبدار پلیس و در یکی از ولایت ها سرمامور بود قصه می کرد که شبی با قوماندان خود برای مراقبت از جوانان تازه پیوسته به حزب که شب ها در مراکز شهرها گزومه می کردند، بیرون شده بود به تازه جوانی که خود را زیر پتوی خود پنهان کرده و تنها میله کلشنیکوف از زیر پتویش آشکار بود رسیدیم و قوماندان که می خواست ببیند او خواب است یا بیدار آهسته دست بر میله تفنگش نهاد. جوانک به فکر اینکه یک تن از دشمنان به سراغش آمده تا اسلحه اش را بگیرد ناگهان از جا پرید و لا اله گویان فریاد زد "اخوان صاحب به خدا که مه خلقی نیستم" قوماندان را خنده گرفت و من به اغتنام فرصت برایش گفتم: "آیا با اینان می شود از انقلاب دفاع کرد؟" از مقصود دور نیفتم که صحبت بر سر ابتذال سیاسی بود. در پشاور نیز وضع بر همین منوال بود و هر کس که می آمد تنظیم ها برای هر ولایت یک امر ولایتی داشتند که آن امر ولایتی یا به حساب آشنایی یا به حساب تحفه و تارتق برای شخصی که هرگز ندیده بود تصدیق میداد که مسلمان و اهل و صالح است و جاسوس و تخریبکار نیست. آن تنظیم ها امروز در دولت صاحب مقام استند و همان روابط نیز برقرار است. مگر ابتذال سیاسی بیش از این می شود که افغانی را که از یک کشور خارجی تابعیت دارد به همان کشور متبوعش به عنوان سفیر می فرستیم. یکی از وکیل صاحبان با طمطراق می غرید که ما عناصر دموکرات استیم و به همین دلیل مردم ما را به نمایندگی انتخاب کرده اند و من با یک زهرخند با خود گفتم: "راستی مردم افغانستان چقدر "خوشبخت" استند که این وکیل صاحبان یک عالم پول خرج کرده اند و برای مردم پلوه های چرب و شیرین داده اند تا در بدل این همه مصارف وکیل صاحبان دموکرات برای شان خدمت نیز کنند. آقا جان تو که قصد خدمت داری چرا برای وکیل شدن پول خرج می کنی.

بدبختانه یک عَرَض بسیار عمده ابتذال سیاسی همین است که سیاستمدار مبتذل سیاست را جدی نمی گیرد. آنکه سیاست را جدی بگیرد وقتی کامیاب نشد استعفاء میدهد و راه خود میگیرد و می رود. اما برای سیاستمدار مبتذل بگو:

"کشتی های ملت در حال غرق شدن است" می خندد و برای تان می گوید: "صبر داشته باشید وقتی که ما جور آمدیم زمین و زمان را کشتی می گیرد." ما وقتی کودک بودیم با هم به بازی پادشاه - وزیر می پرداختیم ولی در همان بازی نوعی نظم و تبعیت از قوماندان و وزیر وجود داشت اما در این جا همان هم وجود ندارد. تمام هم و غم سیاستمداران مبتذل همین است که به مردم اطمینان بدهند که ملامت اصلی رقیب سیاسی شان است و نه ایشان. آخر آقای مبتذل خان گیرم که مردم بدانند که به طور مثال (الف) ملامت نیست و تمام ملامتی ها در گردن (ب) است این کدام درد شان را دوا می کند؟ مردم امنیت ندارند، در روز روشن دزدان و تروریست ها وارد ادارات

رسمی تان می شوند و مأموران فلک زده تان را مانند توت می تکانند، عساکر تان را در جبهات جنگ مانند گوسفند سر می بُرنند. اسکندر مقدونی راست می گفت که:

"من از اردوی شیران که رهبر شان گوسفند باشد نمی ترسم ولی از اردوی گوسفندان که رهبر شان شیر باشد سخت می ترسم".

مگر مردم نتیجه این ابتذال سیاسی را در گذشته تان ندیده بودند که هر بار یک گروه بر ضد گروه دیگر تیر و تفنگ می کشیدید و صد دو صد نفر همدیگر را می کشتید ولی چون نمی توانستید که بر همدیگر پیروز شوید وقتی از شما می پرسیدند که دلیل جنگ تان چه بود جواب تان همان یک جمله تکراری بود که "بود دگه بعضی سو تفاهم های برادرانه" و شما تا امروز از آن همه قتل و کشتار برای مردم پاسخی روشن نداده اید و این بی تفاوتی عمق ابتذال سیاسی تان را نشان میدهد.

در جهان سیاستمداران به خاطر یک اشتباه کوچک از صحنه کنار می روند ولی شما ها که بار مسؤلیت قتل ها و خرابکاری ها را بر دوش دارید می خواهید هنوز هم مردم برای تان فرصت بدهند و بر شما اعتماد کنند.

من تا حال هیچ سنگ پارا به کُفتی و دُرشتی روی شما نیافته ام. بیچاره مردم افغانستان همه مصداق همان شعر بیدل استند که می گوید:

خاک تسلیم به سر گن که درین دشتِ هلاک

تو نداری سپر و در کفِ رهن ز تیغ است

فاعتبروا یا اولی الابصار ۱۴ اپریل ۲۰۱۵ میلادی برمنگهم نگارگر



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که سروده ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، میتوانند با اجرای "کلیک"ی بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "ارشیف" شان رهنمائی شوند.

در باره ابتذال سیاست

[isak\\_nagargar\\_dar\\_baaraye\\_ebtezaal\\_siyaasat.pdf](http://isak_nagargar_dar_baaraye_ebtezaal_siyaasat.pdf)